

نتایج به کار بردن ماشین‌ها به وسیله سرمایه داران (1)

(از صورت جلسه‌ی نشست 28 ژوئیه 1868، شورای کل انترناسیونال)

شهروند مارکس بحث مربوط به تز «نتایج به کار بردن ماشین‌ها به وسیله سرمایه داران» را آغاز می‌کند و می‌گوید: چیزی که بیش از همه موجب شگفتی ما شده، اینست که نتیجه‌ی استعمال ماشین‌ها بر خلاف همه‌ی چیزهایی بوده است که اجتناب ناپذیر تلقی می‌شدند. به جای کوتاه شدن مدت کار، مدت کار روزانه به شانزده تا هجده ساعت افزایش یافته است. در گذشته، مدت عادی کار ده ساعت بود و در صد سال اخیر _ چه در انگلستان و چه در قاره (اروپا) _ مدت کار روزانه به وسیله‌ی قانون افزایش یافته است. تمام مقررات مربوط به کارخانه‌ها در صد سال اخیر، بر گرد این محور دور می‌زده است که به کمک قوانین، کارگران را مجبور به آن کنند که مدت بیشتری کار کنند. تازه در 1833 بود، که ساعات کار اطفال به دوازده ساعت در روز محدود شد. در نتیجه‌ی کار زیاد، فرصتی برای تکامل معنوی کارگران باقی نمانده است. وضع جسمی آن‌ها نیز به همین منوال بدتر شده، بیماری‌های واگیردار میان آن‌ها شایع شده، و این موضوع باعث گشته که چند تن از نمایندگان طبقات بالا خود را به این مساله مشغول سازند. سر روبرت پیل پیر، یکی از نخستین کسانی بود که توجه به این نکبت پر سر و صدا را مطرح ساخت و روبرت اوون، اولین کارخانه داری بود که ساعات کار را در کارخانه‌ی خود محدود کرد. قانون ده ساعت کار روزانه، اولین قانونی بود که مدت کار را در مورد زنان و کودکان به ده ساعت و نیم در روز محدود ساخت، ولی این فقط شامل برخی کارخانه‌ها می‌شد.

این يك پیش رفت بود، زیرا کارگران به این وسیله وقت آزاد بیشتری پیدا کردند. در رابطه با تولید نیز این محدودیت به زودی جبران شد. در نتیجه‌ی تکمیل شدن ماشین‌ها و بیشتر شدن شدت کار کارگران، با وجود ساعات کمتر کار، امروزه بیشتر از زمانی که مدت کار روزانه طولانی‌تر بود، کار انجام می‌گیرد. یکی دیگر از نتایج استعمال ماشین‌ها، عبارت از این است که زنان و کودکان نیز به کارخانه‌ها کشانده شده‌اند و به این وسیله، زن یکی از نیروهای فعال تولید اجتماعی ما شده است. سابقاً از کار زنان و کودکان در کانون خانواده استفاده می‌شد. من نمی‌خواهم با بیان این مطلب، بگویم که شرکت زنان و کودکان در تولید اجتماعی بد است. من معتقدم که هر بچه باید از نه سالگی بخشی از وقت خود را صرف کار تولیدی نماید، ولی شرایطی که در موقعیت کنونی کودکان را مجبور به کار می‌کند، نفرت آور است.

یکی دیگر از نتایج به کار بردن ماشین‌ها، تغییر کامل مناسبات سرمایه داری در روستا است. سابقاً کارفرمایان متمول و کارگران فقیری وجود داشتند، که از ابزار کار خود استفاده می‌کردند. آن‌ها تقریباً عمال آزادی بودند، که این امکان را داشتند که در مقابل کارفرمایان خود، مقاومت‌های موثری به عمل آورند. ولی حالا دیگر برای کارگر مدرن کارخانه، برای زنان و کودکان، يك چنین آزادی‌ای وجود ندارد. آن‌ها، برده‌های سرمایه می‌باشند.

تلاش سرمایه دار برای کشفی که بتواند وابستگی او به کارگر را منتفی سازد، پایان پذیر نیست. ماشین ریسندگی و چرخ بافندگی ماشینی، او را غیر وابسته ساختند و نیروی محرکه‌ی تولید را در دست او قرار دادند. کارخانه دار تبدیل به تدوین کننده‌ی قانون جزا در درون موسسه‌ی خود شده است و جبرا مجازات‌هایی را تعیین می‌کند، که اکثراً به نفع ثروت مندتر شدن خود او می‌باشند. رفتار ارباب مالک نسبت به سرف‌ها به وسیله سنت‌ها تعیین می‌شد و تابع مقررات خاصی بود، ولی کارخانه دار تحت هیچ کنترلی قرار ندارد.

یکی از مهم‌ترین نتایج استعمال ماشین‌ها، کار سازمان دهی شده می‌باشد، که مجبور است دیر یا زود ثمرات خود را به بار آورد. نفوذ ماشین‌ها بر روی کارگرانی که ماشین‌های مزبور رقیب کارشان شده است، مستقیماً نابود کننده است. در انگلستان و هندوستان، پیشه‌وران زیادی در اثر به کار افتادن دستگاه‌های بافندگی ماشینی، به معنی واقعی کلمه به قتل رسیده‌اند.

به ما می‌گویند که تنگ دستی مولود ماشین‌ها، موقتی می‌باشد، ولی تکامل ماشین‌ها متداوما در حال پیش رفت است، حتا اگر این تکامل در عین حال تعداد کثیری از انسان‌ها را به تولید بکشاند و آن‌ها را به کار وادارد؛ زیرا از سوی دیگر، باز هم مرتباً کار تعداد زیادتری از انسان‌ها را غارت می‌کند. يك مازاد دائمی از جمعیت اضافی طرد شده وجود خواهد داشت و آن طور که مالئوزیانیست‌ها مدعی بودند، جمعیت اضافی به نسبت تولید کشور وجود نخواهد داشت، بلکه جمعیت اضافی‌ای یافت خواهد شد که کار آن‌ها به وسیله‌ی ماشین‌های خلاق‌تر، زائد می‌شود.

به کار بردن ماشین‌ها در کشور، به طور مداوم جمعیت اضافی‌ای را به وجود می‌آورد، که دیگر هیچ گونه اشتغالی پیدا نمی‌کند. این مازاد به شهرها هجوم آورده و يك فشار دائمی بر روی بازار کار وارد می‌کند، فشاری که منتهی به تنزل مرزها می‌شود. وضعیت قسمت شرقی لندن، نمونه‌ای از این تاثیر است. (2)

نتایج واقعی به کار بردن ماشین‌ها را می‌توان به بهترین وجه در رشته‌هایی از کار، که ماشین‌ها در آن به کار نرفته‌اند، مشاهده کرد. می‌توان در پایان گفت، که استعمال ماشین‌ها از يك سو موجب کار مرکب و متشکل می‌شود و از سوی دیگر به از میان رفتن کلیه‌ی روابط اجتماعی و خانوادگی‌ای که تاکنون وجود داشته‌اند، منجر خواهد شد.

کارل مارکس

کوتاه کردن زمان کار

(از صورت جلسه‌ی نشست 11 اوت 1868، شورای کل انترناسیونال)
شهروند مارکس نمی‌تواند درباره‌ی این موضوع، که کوتاه کردن مدت کار موجب کاهش تولید خواهد شد، با نظر میلز موافق باشد. مارکس معتقد است، که این موضوع صحیح نیست؛ زیرا آن جا که محدودیت مدت کار روزانه صورت گرفته است، ابزار تولید تکامل کاملاً شدیدتری تا حرفه‌های دیگر داشته‌اند. محدودیت مدت کار روزانه، منجر به استعمال ماشین‌های پیش‌تری می‌شود و تولید در حجم کوچک را همواره غیر میسرتر می‌سازد، که این امر ضمناً برای گذار به تولید اجتماعی ضروری می‌باشد. جنبه‌ی بهداشتی مساله روشن است. البته کوتاه کردن زمان کار ضروری است، تا به طبقه‌ی کارگر فرصت پیش‌تری برای تکامل معنوی داده شود. محدودیت‌های قانونی ساعات کار روزانه، گام‌های اولیه‌ای برای شکوفایی معنوی و جسمی و رهایی نهایی طبقه‌ی کارگر می‌باشند. امروزه هیچ کس منکر آن نیست، که دخالت دولت به نفع زنان و کودکان لازم است. البته محدودیت مدت کار آن‌ها، در اکثر موارد موجب کوتاه شدن زمان کار مردان نیز می‌شود. اولین بار، انگلستان در راه کوتاه شدن مدت کار گام برداشت. سایر کشورها مجبورند، که کمابیش از این نمونه پیروی کنند. در آلمان به طور جدی دست به آژیتاسیون زده شده است و از شورای لندن انتظار می‌رود، که رهبری این جنبش را به عهده بگیرد. این مساله اصولاً در کنگره‌ی قبل تصویب شده است و اکنون زمان آن است که دست به کار زده شود.

کارل مارکس

درباره‌ی جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر (3)

(طرح سخن رانی برای جلسه‌ی 21 سپتامبر 1871، کنفرانس انترناسیونال در لندن)

- 1_ درباره‌ی مساله‌ی اصولی لورنسو تصمیم گرفته می‌شود.
- 2_ عدم دخالت در سیاست امکان پذیر نمی‌باشد. سیاست مطبوعاتی نیز يك نوع سیاست است. تمام روزنامه‌هایی که معتقد به عدم شرکت در سیاست هستند، به حکومت حمله می‌کنند. مساله فقط بر سر اینست، که چگونه و تا چه حد باید در سیاست دخالت کرد و این به اقتضای موقعیت تعیین می‌شود و نه از قبل.
الف: کناره‌گیری از سیاست حرف مزخرفی است. ادعا می‌شود که باید از شرکت در انتخابات خودداری کرد، زیرا امکان آن وجود دارد که افراد بدی انتخاب شوند. یعنی نباید شهریه‌ای جمع آوری کرد، زیرا ممکن است صندوق دار پول‌ها را بالا بکشد. یا این که نباید نشریه‌ای داشت، زیرا ممکن است سردبیر خیانت کند؛ همان طور که نمایندگان مجلس می‌توانند خیانت کنند.
ب: در مورد آزادی سیاسی، مخصوصاً حق تشکل اتحادیه‌ها و اجتماعات و داشتن آزادی مطبوعات _ یعنی وسایل آژیتاسیون ما _ آیا برای ما بی تفاوت است که این‌ها را از ما سلب کنند یا نه؟ و وقتی به آن‌ها تجاوز می‌شود، آیا نباید به دفاع بپردازیم؟
پ: موعظه خوانی می‌شود، که شرکت در سیاست به معنی به رسمیت شناختن وضع موجود است. (در حالی که) وضع موجود وجود دارد و برای به رسمیت شناختن ما هم وقعی نمی‌گذارد. اگر از وسایلی که وضع موجود در اختیارمان قرار داده است، برای آن استفاده کنیم که بر ضد وضع موجود اعتراض نماییم، آیا این به معنی به رسمیت شناختن آن است؟
- 3_ عدم شرکت در سیاست امکان پذیر نیست، زیرا حزب کارگر به عنوان يك حزب سیاسی موجودیت دارد و می‌خواهد از نظر سیاسی به آژیتاسیون بپردازد. موعظه خوانی برای او در جهت عدم شرکت در سیاست، به معنی نابود کردن انترناسیونال است. درک ساده از مناسبات و فشار سیاسی به خاطر اهداف سوسیالیستی، کارگران را به سیاست می‌کشاند و موعظه خوانان عدم شرکت در سیاست، کارگران را به آغوش سیاست مداران بورژوا سوق می‌دهند. بعد از کمون _ که جنبش سیاسی کارگران را در دستور روز قرار داد _ دیگر عدم شرکت در سیاست امکان پذیر نمی‌باشد.
- 4_ ما می‌خواهیم طبقات را از بین ببریم. تنها وسیله‌ی آن، داشتن قدرت سیاسی در دست پرولتاریاست. خوب، حالا ما

باید با سیاست کاری نداشته باشیم؟ کلیه‌ی طرف داران کناره گیری از سیاست، خود را انقلابی می‌خوانند. انقلاب، عالی‌ترین عمل سیاسی است و هر کس که خواستار آنست، باید هم چنین خواهان وسیله‌ای باشد که انقلاب را تدارک می‌بیند و کارگران را به خاطر آن تربیت کرده و سعی می‌کند که فردا انقلاب دوباره فریب فاورها و پیت‌ها را نخورد. حالا فقط مساله بر سر اینست که کدام سیاست: سیاست محض پرولتری و نه سیاست دنباله روی از بورژوازی.

فردریش انگلس

درباره‌ی جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر

(از دست نویس سخن رانی در 21 سپتامبر 1871، کنفرانس انترناسیونال در لندن)
احتراز مطلق از موضوعات سیاسی غیر ممکن است. تمام مطبوعات طرف دار عدم شرکت در سیاست نیز به سیاست می‌پردازند. مساله فقط بر سر اینست، که چگونه و به چه نوع سیاستی باید پرداخت؟ علاوه بر این، عدم شرکت در سیاست برای ما امکان ناپذیر می‌باشد. در اکثر کشورها، حزب کارگر به عنوان یک حزب سیاسی وجود دارد. این ما نیستیم که با موعظه خوانی مربوط به عدم شرکت در سیاست، در کار آن‌ها اخلاص می‌کنیم. پراتیک واقعی زندگی و فشار سیاسی‌ای که دولت‌های کنونی _ چه به خاطر مقاصد سیاسی و چه به خاطر مقاصد اجتماعی _ بر کارگران وارد می‌آورند، کارگران را مجبور به آن می‌کند که به سیاست بپردازند، چه شما بخواهید و چه نخواهید. موعظه خوانی برای آن‌ها در مورد عدم شرکت در سیاست، به معنی راندن آن‌ها به آغوش سیاست مداران بورژواست. مخصوصاً بعد از کمون پاریس _ که جنبش پرولتاریا را در برنامه‌ی روز قرار داد _ کناره گیری سیاسی به هیچ وجه امکان پذیر نمی‌باشد.

ما می‌خواهیم طبقات را از بین ببریم. وسیله‌ی نیل به آن چیست؟ حکومت سیاسی پرولتاریا. و حالا که همه در این باره اتفاق نظر دارند، از ما خواسته می‌شود که در سیاست دخالت نکنیم! تمام طرف داران عدم شرکت در سیاست، خود را انقلابی می‌خوانند و حتا انقلابی تمام عیار. اما انقلاب، عالی‌ترین عمل سیاسی است و هر کس که آن را می‌خواهد، مجبور است وسیله‌ی آن را هم بخواهد. عمل سیاسی‌ای که انقلاب را آماده می‌سازد و کارگران را برای انقلاب تربیت می‌کند؛ عمل سیاسی‌ای که بدون آن کارگران همیشه در روز بعد از مبارزه، فریب فاورها و پیت‌ها را می‌خورند. البته سیاست مورد نظر ما باید سیاست پرولتری باشد و حزب کارگر نباید دنباله روی هیچ یک از احزاب بورژوایی گردد، بلکه باید خود را به عنوان یک حزب مستقل _ که دارای هدف مخصوص خود و سیاست خاص خود می‌باشد _ سامان دهد.

آزادی‌های سیاسی _ حق تشکیل اتحادیه و اجتماعات و آزادی مطبوعات _ این‌ها حربه‌های ما هستند و وقتی می‌خواهند آن‌ها را از ما بگیرند، آیا باید دست روی دست بگذاریم و از سیاست کناره گیری کنیم؟ گفته می‌شود که اقدام به هر عمل سیاسی، به معنی به رسمیت شناختن وضع موجود است، اما وقتی وضع موجود وسیله‌ای در اختیار ما می‌گذارد که بر ضد همین وضع موجود اعتراض کنیم. در این صورت استفاده کردن از این وسیله، به معنی به رسمیت شناختن وضع موجود نیست.

فردریش انگلس

اتحادیه‌های کارگری انگلستان (4)

(از صورت جلسه‌ی 20 سپتامبر 1871، کنفرانس انترناسیونال در لندن)
یک

مارکس معتقد است که این مصوبه در کنگره‌ی بازل پذیرفته نشده است و بعد از بررسی مجدد قبول می‌کند، که مصوبه‌ای به این مضمون وجود داشته است. (منظور مصوبه‌ی کنگره‌ی بازل انترناسیونال اول درباره‌ی سازمان‌های تعاونی کارگری است. به موجب یکی از مواد این مصوبه، کنگره به شورای کل ماموریت می‌دهد، که ایجاد روابط بین المللی سازمان‌های تعاونی کارگری را تحقق بخشد.)

مارکس می‌گوید: این یک آرزوی پارسایانه بود و خود او نیز در آن زمان این امر را امکان پذیر تلقی می‌کرده، ولی حالا اعتقاد کامل دارد که اتحادیه‌ی کارگری، عضویت در چنین فدراسیونی را قبول نخواهد کرد و می‌گوید اتحادیه‌های کارگری انگلستان یک اقلیت اریستوکرات هستند و کارگران فقیر نمی‌توانند عضو آن بشوند: توده‌ی عظیم کارگران که در اثر توسعه‌ی اقتصادی به طور روزمره از روستاها به شهرها سوق داده می‌شوند، مدت‌ها خارج از اتحادیه‌های کارگری باقی می‌مانند و آن‌هایی هم که از دیگران تهی دست‌ترند، هرگز به عضویت آن پذیرفته نمی‌شوند. همین

موضوع در مورد کارگران متولد ایست آند لندن نیز صادق می‌باشد. در آن جا از هر ده نفر، یکی عضو اتحادیه‌ی کارگری می‌باشد و دهقانان و روزمزدها هرگز به عضویت این سازمان تعاونی کارگری در نمی‌آیند. اتحادیه‌های کارگری صرفاً با اتکا به خود، قدرتی نداشته و در اقلیت خواهند ماند. آن‌ها توده‌ی پرولتاریا را پشت سر خود ندارند، در حالی که انترناسیونال مستقیماً بر روی این انسان‌ها نفوذ دارد. انترناسیونال برای جلب کارگران، نیازی به تشکیلات اتحادیه‌های کارگری ندارد. ایده‌های انترناسیونال مشوق فوری آن‌هاست و این تنها اتحادیه‌ای است که اعتماد کامل کارگران را جلب می‌کند. علاوه بر این، تفاوت لسان، مغایر وحدت انترناسیونال با اتحادیه‌ی کارگری می‌باشد.

دو

مارکس، وحشتی را که استین در رابطه با اتحادیه‌ی کارگری دارد، معقول نمی‌داند و می‌گوید این‌ها هرگز نمی‌توانند بدون مراجعه به ما، کاری انجام دهند. حتا آن‌هایی که بهترین تشکیلات را داشته و در آمریکا نیز شعبه‌هایی دارند، چنین قدرتی را دارا نمی‌باشند. اتحادیه‌های کارگری، خارج از جنبش بزرگ انقلابی انگلستان _ جنبش چارتریستی _ قرار دارند. از زمانی که انترناسیونال به وجود آمده، قضیه‌ی طور دیگری شده است. اگر اتحادیه‌های کارگری مایل باشند از نیروهای خود استفاده کنند، می‌توانند به کمک ما به همه چیز نایل آیند. آن‌ها در نظام نامهی‌شان ماده‌ای دارند که آنان را از دخالت در سیاست منع می‌کند و فقط تحت تاثیر انترناسیونال بود که توانستند اقدامات سیاسی‌ای انجام بدهند. شورای کل سال‌ها با اتحادیه‌ی کارگری در ارتباط بود و کمیته‌ای وجود داشت (کمیته‌ی اجرایی‌ی جامعه‌ی رفورم انگلستان)، که در حال حاضر نیز هنوز با اتحادیه‌های کارگری شهرهای بزرگ منچستر، بیرمنگام و شفیلد ارتباط دارد.

کارل مارکس

درباره‌ی جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر

(از صورت جلسه‌ی 20 سپتامبر 1871، کنفرانس انترناسیونال در لندن)

شهروند لورنسو توجه به مقررات نظام نامه‌ای را به ما یادآوری می‌کند و شهروند باستلیکا به او تاسی جسته است. من نظام نامه‌ی تشکیلاتی و پیام افتتاحیه را در دست دارم و در هر دوی آن‌ها آمده است، که شورای کل موظف است دستور جلسه‌ای برای بحث و شور به کنگره‌ها تقدیم نماید. برنامهای که شورای کل برای بحث به کنفرانس ارائه داده است، موضوع تشکیلاتی سازمان را طرح می‌کند و پیشنهاد ولانت درست در رابطه با این مطلب است، بنابراین اعتراض لورنسو و باستلیکا بی اساس است.

تقریباً در تمام کشورهای، برخی از اعضای انترناسیونال با استناد به بیان رسای نظام نامه‌ای که در کنگره‌ی ژنو به تصویب رسیده است، به نفع کناره‌گیری از سیاست، تبلیغاتی به راه انداخته‌اند و دولت‌ها اهتمام ورزیده‌اند که در این باره ممانعتی به عمل نیاورند. در آلمان، شوایتسر (رئیس اتحادیه‌ی عمومی کارگران آلمان) و سایر جیره خواران بیسمارک حتا سعی کرده‌اند، که فعالیت‌های شعبات انترناسیونال را با سیاست دولت منطبق سازند. در فرانسه، این کناره‌گیری بز هکارانه به فاور و ریکاردو و سایرین اجازه داده است، که در 4 سپتامبر قدرت را _ در درون شعبه‌ی انترناسیونال در فرانسه _ قبضه کنند و این کناره‌گیری به آن‌ها امکان داده است، که در 18 مارس یک کمیته‌ی خودکامه _ که عمدتاً از بناپارتیست‌ها و آشوب‌گران تشکیل یافته است _ به وجود آورده شود. این‌ها عمدتاً نخستین روزهای انقلاب را با بی عملی خود به هدر دادند؛ روزهایی را که می‌بایستی وقف استقرار انقلاب نمایند. (5) کنگره کارگری‌ای که اخیراً در آمریکا برگزار شد، تصمیم گرفت که به مسایل سیاسی بپردازد و کارگرانی نظیر خود را جانشین سیاست‌بازان حرفه‌ای نماید؛ کارگرانی که مامور دفاع از منافع طبقه‌ی خودشان می‌باشند.

در انگلستان هنوز برای یک کارگر امکان آن وجود ندارد، که به این آسانی به پارلمان برود؛ زیرا اعضای پارلمان هیچ گونه حقوقی دریافت نمی‌کنند و به این ترتیب، پارلمان برای کارگری که فقط می‌تواند از طریق کار خود، مخارج لازم زندگی‌اش را تامین نماید، دست رسی ناپذیر می‌گردد. بورژوازی به خوبی می‌داند، که امتناع سرسختانه‌اش در پرداخت مواجب به نمایندگان پارلمان، وسیله‌ای برای آنست که مانع شرکت طبقه‌ی کارگر در پارلمان بشود.

به هیچ وجه نباید معتقد بود، که وجود نمایندگان کارگر در پارلمان دارای اهمیت ناچیزی می‌باشد. وقتی صدای آن‌ها را خفه کنند _ همان طور که در مورد دوپوتر و کاستیو کردند _ و یا وقتی آن‌ها را اخراج نمایند _ همان طور که در مورد مانوئل کردند _ آن وقت، این تعدیات و این اجحافات، اثر عمیقی روی مردم خواهد گذاشت. و برعکس، اگر بتوانند مثل بیل و لیبکنخت از تریبون پارلمان صحبت کنند، آن وقت حرف‌شان به گوش تمام دنیا می‌رسد. به هر حال، هم در این صورت و هم در آن حالت، گروه کثیری با اصول ما آشنا می‌شوند. به عنوان نمونه باید بگویم: وقتی بیل و لیبکنخت در اثنای جنگی که با فرانسه جریان داشت، دست به کار آن شدند که بر علیه جنگ مبارزه کنند، تا در رابطه با این وقایع طبقه‌ی کارگر را متوجه مسئولیت خود نمایند، تمام آلمان دست خوش هیجان شد و حتا در مونیخ _ شهری که در آن فقط

به خاطر قیمت آجیو، انقلاب صورت می‌گیرد _ تظاهرات‌های بزرگی برپا شدند، که پایان جنگ را مطالبه می‌کردند. حکومت‌ها با ما دشمنی می‌ورزند(6) و ما باید با تمام وسایلی که در اختیار داریم، به آن‌ها پاسخ بدهیم، فرستادن کارگران به پارلمان، به معنی پیروزی بر حکومت‌هاست. البته باید افراد شایسته‌ای را انتخاب کرد، نه کسانی نظیر تولن را.

مارکس از پیشنهاد شهروند ولانت و هم چنین از تغییراتی که فرانکل پیشنهاد کرده است، پشتیبانی می‌کند. این تغییرات مبنی بر آن است، که مقدمه‌ای بر پیشنهاد افزوده شود تا محتویات آن تشریح گردد. یعنی آن که تاکید شود، که سازمان نه تازه از امروز، بلکه از مدت‌ها قبل خواستار آنست که کارگران باید به سیاست بپردازند.

کارل مارکس

درباره‌ی جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر

(از صورت جلسه‌ی 21 سپتامبر 1871، کنفرانس انترناسیونال در لندن)

مارکس گفت که دیروز بر له پیشنهاد ولانت صحبت کرده است و به این جهت با آن مخالفت نخواهد کرد و به مقابله با باستلیکا خواهد پرداخت. زیرا باستلیکا از آغاز کنفرانس کوشیده است، که صرفاً مسایل تشکیلاتی مورد بحث و بررسی قرار گیرند و نه مسایل مربوط به اصول.

مارکس در رابطه با تذکری که در مورد مقررات نظام نامه داده شده است، یادآوری می‌کند که نظام نامه و پیام افتتاحیه انترناسیونال اول _ که او یک بار دیگر آن را قرائت کرده است _ باید به عنوان یک کل خوانده شود. (7)

مارکس تاریخچه‌ی احتراز از شرکت در سیاست را شرح داده و می‌گوید نباید اجازه بدهیم، که این مساله ما را سر در گم نماید. کسانی که برای این دکتترین تبلیغ می‌کردند، افراد خیال پرست خوش باوری بودند. اما آن‌هایی که امروز می‌خواهند همان راه را ادامه دهند، این طور نیستند. این‌ها تازه بعد از یک مبارزه‌ی شدید، شرکت در سیاست را رد می‌کنند و به این ترتیب، مردم را به یک اپوزیسیون صوری بورژوایی می‌کشانند و ما باید هم راه مبارزه با رژیم بر علیه آن نیز مبارزه کنیم. ما باید گامبتا را افشا کنیم، تا خلق بار دیگر فریب نخورد.

مارکس با ولانت هم عقیده بوده و می‌گوید ما باید با به مبارزه طلبیدن تمام حکومت‌هایی که انترناسیونال را تحت تعقیب قرار داده‌اند، به آن‌ها پاسخ بدهیم. ارتجاع در تمام قاره وجود دارد و عمومی و مداوم است، حتا در ایالات متحده‌ی آمریکا و انگلستان، منتها به صورتی دیگر. باید به حکومت‌ها اعلام کنیم، که ما می‌دانیم شما قدرت مسلحی هستید که برای مقابله با پرولتاریا به وجود آمده است، ولی تا زمانی که ممکن باشد، از طریق مسالمت آمیز با شما مبارزه خواهیم کرد و چنان چه لازم شد با سلاح نیز به جنگ شما خواهیم آمد.

به نظر مارکس، باید تغییرات چندی در پیشنهاد ولانت داده شود و به این جهت او از پیشنهاد او تین «درباره‌ی تاثیر بخشی طبقه‌ی کارگر» طرف داری می‌کند.

کارل مارکس

مبارزات اقتصادی و مبارزات سیاسی

یک

طبیعتاً هدف نهایی جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر، تصرف قدرت سیاسی است؛ و طبیعتاً برای این منظور، سازمانی از طبقه‌ی کارگر که دارای درجه‌ای از انکشاف قبلی بوده و در جریان خود مبارزات اقتصادی تشکیل شده و رشد یافته است، ضروری می‌باشد.

اما از طرف دیگر، هر جنبشی که در آن طبقه‌ی کارگر به عنوان طبقه به مخالفت با طبقات حاکم برمی‌خیزد و می‌کوشد آن‌ها را به وسیله فشاری از خارج تحت سلطه‌ی خود در آورد، جنبشی سیاسی است. مثلاً، کوشش برای به چنگ آوردن کاهش زمان کار از سرمایه داران منفرد در یک کارگاه یا فقط در یکی از شاخه‌های صنایع به وسیله‌ی اعتصاب و نظایر آن، جنبشی صرفاً اقتصادی است. در مقابل، جنبش به منظور به دست آوردن قانون هشت ساعت کار و نظایر آن، جنبشی سیاسی است. و به این ترتیب است، که از همه‌ی جنبش‌های اقتصادی منفرد کارگران، در همه جا جنبشی سیاسی پدید می‌آید. یعنی جنبش طبقه به منظور پیروز گرداندن منافع خویش در شکلی عمومی، و در شکلی که دارای نیروی الزام اجتماعی عام می‌باشد. اگرچه این جنبش‌ها به وجود یک سازمان قبلی نیاز دارند، معهداً به نوبه‌ی خود وسایل انکشاف چنین سازمانی می‌باشند.

در آن جایی که هنوز طبقه‌ی کارگر به درجه‌ی کافی سازمانی دست نیافته، تا بتواند علیه قهر دسته جمعی _ یعنی اقتدار

سیاسی طبقات حاکم _ به مبارزه‌ای قاطع بپردازد، در هر حال باید با کار تهییجی پیاپی علیه شیوه‌ی برخورد سیاسی دشمنانه‌ی طبقات حاکم نسبت به ما، این طبقه را به آن درجه‌ی سازمانی ارتقا داد. در غیر این صورت، طبقه‌ی کارگر به صورت آلت دست طبقات حاکم باقی خواهد ماند.

(تلخیص از نامه‌ی مارکس به ف. بولت، مورخ 23 فوریه 1871، به نقل از «کار مزدی و سرمایه»، انتشارات سوسیال، پاریس، 1972)

دو

_ با توجه به این که پرولتاریا به عنوان طبقه فقط در صورتی می‌تواند علیه قهر دسته جمعی طبقات مالک وارد عمل شود، که در حزب سیاسی مجزای خویش، در تخالف با همه‌ی اشکال قدیمی احزاب طبقات مالک، متشکل گردد؛

_ با توجه به این که تشکل پرولتاریا در حزب سیاسی‌اش برای تضمین پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهایی آن، نابودی طبقات، ضروری است؛

_ با توجه به این که باید وحدت نیروهای طبقه‌ی کارگر، که از قبل در مبارزات اقتصادی تحقق یافته، به عنوان اهرم توده‌های این طبقه در مبارزه علیه اقتدار سیاسی استثمارکنندگانشان به کار آید؛

کنفرانس به اعضای انترناسیونال خاطر نشان می‌سازد، که در جریان مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر، فعالیت اقتصادی و فعالیت سیاسی این طبقه به طرز ناگسستگی با هم پیوند دارند.

(تلخیص از قطعنامه‌ی کنفرانس لندن انجمن بین‌المللی کارگران _ انترناسیونال _ سپتامبر 1871، به نقل از همان ماخذ)

سندیکاها

(از قطع نامه‌ی نخستین کنگره‌ی انترناسیونال اول، ژنو، 1886)

الف

گذشته‌ی‌شان: سرمایه یک اقتدار اجتماعی مترکم می‌باشد، حال آن که کارگر فقط نیروی کارش را در اختیار دارد. بنابراین، قرارداد میان سرمایه و کار هرگز نمی‌تواند مبتنی بر شرایطی عادلانه باشد، حتا عادلانه به این معنا که جامعه تصاحب وسایل مادی موجودیت و تولید را در یک طرف و نیروهای مولد زنده را در طرف مقابل آن قرار دهد.

تنها اقتدار اجتماعی کارگران، (قدرت) توده‌ی آنان است. در عین حال، این اقتدار توده‌ی کارگران به واسطه‌ی عدم وحدت آنان، شکننده می‌باشد. پراکندگی کارگران به وسیله‌ی رقابت اجتناب‌ناپذیر خودشان تولید شده و حفظ می‌گردد. سندیکاها در حله‌ی اول توسط کوشش‌های خود به خودی کارگران برای از بین بردن و یا حداقل محدود کردن این رقابت، و برای بهبود بخشیدن به شرایط کار قراردادی حداقل به صورتی بهتر از شرایط بردگان صرف، به وجود آمدند. و به همین دلیل هم هدف آنی به مطالبات روزمره، به وسایل دفاع در مقابل تجاوزات بی‌وقفه‌ی سرمایه، و خلاصه به مسایل مزد و زمان کار محدود می‌شد. این نوع فعالیت سندیکاها، نه فقط مشروع، بلکه ضروری است. تا هنگامی که شیوه‌ی تولیدی کنونی باقی است، نمی‌توان از این فعالیت چشم پوشید. برعکس، باید با ایجاد سندیکا و با متحد کردنشان در همه‌ی کشورها، فعالیت مزبور را تعمیم بخشید.

از طرف دیگر، سندیکاها بی آن که خود آگاه باشند، به صورت کانون‌های سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر در آمده‌اند، همان طور که شهرداری‌ها (8) و بخش‌داری‌های (9) قرون وسطی برای بورژوازی چنین بودند. اگرچه سندیکاها برای کشمکش و درگیری روزمره میان سرمایه و کار ضروری‌اند، لیکن اهمیت آن‌ها به عنوان دستگاه سازمان یافته برای تسریع الغای خود نظام مزدبری به مراتب بسیار بیش‌تر است.

ب

اکنون‌شان: تاکنون سندیکاها منحصرأ به مبارزات موضعی (محلی) و آنی علیه سرمایه پرداخته‌اند. آن‌ها هنوز نیروی تهاجمی خود علیه نظام بردگی مزدبری و علیه شیوه‌ی تولیدی کنونی را کاملاً درک نکرده‌اند. و به همین دلیل هم خود را از جنبش‌های اجتماعی و سیاسی عمومی خیلی کنار نگه داشته‌اند. با این وجود، در اوقات اخیر به نظر می‌رسد که سندیکاها تا حدودی بیدار شده و به وظیفه‌ی بزرگ تاریخی‌شان آگاهی یافته‌اند. این امر را برای مثال می‌توان از مشارکت سندیکاها در انگلستان در جنبش سیاسی کاملاً متاخر، از بینش برترشان نسبت به عمل کردشان در آمریکا، و از قطع نامه‌ی زیر که آخرین کنفرانس بزرگ نمایندگان تریبونون‌ها در شفیلد (Sheffield) اعلام داشت، استنباط کرد: «این کنفرانس از کوشش‌های انجمن بین‌المللی (انترناسیونال اول _ مترجم) برای متحد ساختن کارگران همه‌ی کشورها در یک فدراسیون برادرانه‌ی مشترک کاملاً قدردانی کرده و مصرانه به انجمن‌های مختلف حاضر در کنفرانس توصیه می‌کند به عضویت سازمان مذکور، که معتقدیم برای ترقی و رفاه تمامی طبقه‌ی کارگر ضروری است، درآیند.»

پ

آینده‌ی‌شان: سندیکاها علاوه بر اهداف اولیه‌ی‌شان، باید فراگیرند که از این پس به شیوه‌ی آگاهانه‌تر و به عنوان

کانون‌های سازمان دهی طبقه‌ی کارگر در جهت مقصود متعالی‌اش _ برای رهاسازی کامل خویش _ دست به عمل بزنند. آن‌ها باید هر جنبش اجتماعی و سیاسی‌ای را که به این هدف گرایش دارد، مورد حمایت قرار دهند. سندیکاها با در نظر گرفتن خود به عنوان پیش‌گامان و نمایندگان تمامی طبقه‌ی کارگر و با عمل کردن به چنین عنوانی، ضرورتاً موفق خواهند شد کسانی را که هنوز در خارج از سندیکاها قرار دارند، به سوی خویش جذب کنند. سندیکاها باید منافع کم‌درآمدترین اقشار کارگران را _ مثل کارگران کشاورزی که اوضاع و شرایط به خصوص نامساعد، توان مقاومت‌شان را از بین برده _ با دقت و دل‌سوزی مورد توجه قرار دهند. آن‌ها باید به تمامی جهان این اعتقاد را تفهیم کنند، که کوشش‌های آنان نه تنها خودخواهانه و برای منافع خودشان نیست، بلکه برعکس مقصود این کوشش‌ها رهاسازی توده‌های سرکوب شده می‌باشد.

کارل مارکس

کار تعاونی

(تلخیص از «گزارش شورای مرکزی» انترناسیونال اول در نخستین کنگره‌ی آن در ژنو، سوم تا هشتم سپتامبر 1866)

الف) ما جنبش تعاونی را به عنوان یکی از نیروهای متحول‌گرداننده‌ی جامعه‌ی حاضر، جامعه‌ای که بر آشتی‌ناپذیری طبقات بنا شده، به رسمیت می‌شناسیم. قابلیت عظیم تعاونی‌ها اینست، که در پراتیک می‌توانند نشان دهند که نظام کنونی مستبد و فلاکت‌آور انقیاد کار توسط سرمایه را می‌توان منسوخ کرد و نظام جمهوری اتحادیه‌ی تولیدکنندگان آزاد و برابر را جانشین آن ساخت.

ب) اما جنبش تعاونی، که محدود به شکل‌هایی بسیار کوچک از انکشافی است که بردگان مزدبگیر منفرد به وسیله‌ی درهم آمیختن می‌توانند به وجود آورند، به تنهایی قادر نیست جامعه‌ی سرمایه‌داری را متحول گرداند. برای تبدیل کردن تولید اجتماعی به یک نظام وسیع و هماهنگ کار تعاونی، تغییرات اجتماعی عمومی ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌باشند. تغییرات شرایط عام جامعه، هرگز بدون به کار گرفتن نیروهای سازمان‌یافته‌ی جامعه صورت نخواهند پذیرفت. بنابراین، قدرت حکومتی که از چنگ سرمایه‌داران و مالکین ارضی بیرون کشیده شد، باید به وسیله‌ی خود طبقات کارگر اداره شود.

پ) ما به کارگران توصیه می‌کنیم، که بیش‌تر به تعاونی تولید و کمتر به تعاونی مصرف بپردازند. تعاونی مصرف فقط بر سطح نظام اقتصادی کنونی ضربه می‌زند، تعاونی تولید پایه‌ی این نظام را مورد هجوم قرار می‌دهد. ت) ما به همه‌ی شرکت‌های تعاونی کارگری توصیه می‌کنیم، که بخشی از دست‌مایه‌ی خود را به ترویج اصول خویش اختصاص دهند؛ ابتکار عمل (ایجاد) شرکت‌های تعاونی را به دست گیرند؛ و این کار ترویجی را هم به طور شفاهی و هم به وسیله‌ی تشریحات به پیش برند.

ث) به منظور جلوگیری از استحاله‌ی شرکت‌های تعاونی کارگری به شرکت‌های تعاونی متداول بورژوازی (شرکت‌های با مسئولیت محدود) (10) هر کارگر مشغول به کار _ چه عضو شرکت باشد و چه نباشد _ باید دست‌مزد واحدی دریافت کند. به عنوان راه حلی صرفاً موقتی، ما با پرداخت سودی بسیار جزئی به اعضای شرکت موافقیم.

کارل مارکس

زیرنویس‌ها:

1 _ خلاصه‌ی این نطق، که مارکس در جلسه‌ی 28 ژوئیه 1868 ایراد کرده است، به وسیله‌ی جرج اکاریوس نوشته شده و به صورت بریده‌ای از شماره‌ی 354 روزنامه‌ی «بی» هیو» مورخ اول اوت 1868 به دفتر صورت جلسات شورای کل انترناسیونال پیوست شده است. (توضیح انتشارات سوسیالیزم)

2 _ اشاره به دوران بعد از بحران 1866 است، که در آن به شدت بر فقر مردم در لندن و مخصوصاً در قسمت فقیرنشین شرقی شهر افزوده شد. (توضیح انتشارات سوسیالیزم)

3 _ مساله‌ی جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر در کنفرانس انترناسیونال اول در لندن واجد اهمیت زیادی بود و در سخن رانی‌های مارکس و انگلس مفصلاً تشریح گردید و در نشست‌های ششم و هفتم کنفرانس در بیستم و دوازدهم سپتامبر 1871 (چند ماه بعد از سقوط کمون پاریس) مورد بحث و مذاکره قرار گرفت. باکو نیست‌های حاضر در کنفرانس، یعنی باستلیکا و روبین و هم چنین لورنسو (نماینده‌ی شعبه انترناسیونال در اسپانیا) با طرح این مساله مخالفت کردند و معتقد بودند که کنفرانس صلاحیت بررسی این مساله را ندارد. در جریان بحث، باکو نیست‌ها افشا و ایزوله شدند و اکثریت

کنفرانس، به شورای کل ماموریت داد که متن قطعی و نهایی این مصوبه را فرموله کند. (توضیح انتشارات سوسیالیسم) 4 مارکس این سخن رانی را در رابطه با مباحثه‌ای که به علت قطع نامه‌ی پیشنهادی «دلاهای» در کنفرانس لندن در گرفته بود، ایراد کرده است. این قطع نامه، که در نشست پنجم کنفرانس در بیستم سپتامبر مطرح گردید، حاوی این پیشنهاد بود که یک فدراسیون بین المللی از سازمان‌های تعاونی اتحادیه‌های کارگری تشکیل گردد، تا به یک «عدم مرکزیت اداری» نایل آید و یک «کمون واقعی آینده» را به وجود آورد. این پیشنهاد خیال پردازانه که با شرایط زمان هیچ گونه تطابقی نداشت و نقش دولت پرولتری و حزب سیاسی پرولتاریا را نفی می‌کرد، مورد انتقاد مارکس قرار گرفت. از طرف دیگر، مارکس ترکیب آن زمان اتحادیه‌های کارگری انگلیس و جدایی آن‌ها از توده‌های مردم و امتناع از مبارزه‌ی سیاسی را نیز مورد انتقاد قرار داد و در عین حال، اهمیت مبارزه‌ی انترناسیونال برای شرکت اتحادیه‌های کارگری در جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر را متذکر شد و لزوم تغییر تربیت اعضای اتحادیه‌های کارگری به مفهوم انقلاب پرولتری و انترناسیونالیسم پرولتری را یادآوری نمود. کنفرانس، طرح «دلاهای» را رد کرد و طرح دیگری را به تصویب رساند، که مشعر بر تثبیت روابط بین المللی سازمان‌های تعاونی اتحادیه‌های کارگری بر اساس وظایف واقعی و مربوطه‌ی طبقه‌ی کارگر بود. (توضیح انتشارات سوسیالیسم)

5_ اشاره به رخنه کردن عناصر غیر قابل اتحاد و افراد خائن به کمیته‌ی مرکزی گارد ملی پاریس است، که ترکیب تقریباً ناهمگونی داشت (بلانکیست‌ها، ژاکوبین‌های جدید، پرودونیست‌ها و غیره). وجود این گونه افراد در کمیته‌ی مرکزی گارد ملی پاریس _ از هجدهم مارس تا تاریخ اعلام کمون پاریس در 28 مارس 1871 _ که وظایف یک دولت انقلابی را انجام می‌دادند و هم چنین عدم وجود وحدت سیاسی در صفوف آن، علل اصلی اشتباهات بزرگی بودند که کمیته‌ی مزبور در زمان فعالیت خود مرتکب شد (از قبیل صرف نظر کردن از یورش بلافاصله به سوی ورسای و غیره). علاوه بر این، اشتباهات مزبور ناشی از دکتترین مضر پرودونیستی _ مربوط به عدم شرکت در امور سیاسی _ بود. عده‌ی زیادی از نمایندگان فدراسیون پاریس انترناسیونال، قبل از حوادث 18 مارس به این دکتترین چسبیده بودند و حتی در دوران فعالیت‌شان در کمیته‌ی مرکزی گارد ملی پاریس و در کمون پاریس نیز هنوز کاملاً آن را کنار نگذاشته بودند. (توضیح انتشارات سوسیالیسم)

6_ در دست نویس اولیه‌ی مارتین، این جمله به شرح زیر آمده است: «از زمان انقلاب ژوئیه، بورژوازی به تمام وسایل ممکنه متوسل می‌شود، تا به نحو نامحسوسی در راه کارگران موانعی به وجود بیاورد. روزنامه‌های ما در دسترس توده‌ها قرار ندارد و تریبون مجلس بهترین وسیله برای تماس ما با افکار عمومی است.»

7_ در یکی از نوشته‌های اولیه در این جا چنین آمده است: «او خطاب به طرف داران کناره‌گیری از سیاست می‌گوید: این‌ها سکتاریست هستند.»

Municipalite _8

Commune _9

Societe ‘ en commandite، شرکت بالمضاربه یا شرکتی که سرمایه از یکی و کار از دیگری است. (مترجم)

منابع: مجموعه آثار مارکس _ انگلس از متن آلمانی

- 1_ «نتایج به کار بردن ماشین‌ها به وسیله‌ی سرمایه داران»، مارکس، جلد 16، صفحات 552-553؛
- 2_ «کوتاه کردن زمان کار»، مارکس، جلد 16، صفحات 554؛
- 3_ «درباره‌ی جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر»، انگلس، جلد 17، صفحات 412-413؛
- 4_ «درباره‌ی جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر»، انگلس، جلد 17، صفحات 317-416؛
- 5_ «اتحادیه‌های کارگری در انگلستان»، مارکس، جلد 17، صفحات 649-650؛
- 6_ «درباره‌ی جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر»، مارکس، جلد 17، صفحات 650-651؛
- 7_ «درباره‌ی جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر»، مارکس، جلد 17، صفحه‌ی 652؛

چاپ اول در ایران پانیز 1358، «انتشارات سوسیالیسم»
(تکثیر از: حجت برزگر)